

لحظه دیدار یار

لحظه دیدار یاری که مدت هاست در قلمب نشسته است و با محبت و عشق
خودش

مرا زنده نگه داشت است لحظه زیبایی است....

لحظه ای که چشمان زیبایش را از نزدیک خواهم دید و با همان دو چشمم به
او

خواهم گفت هنوز هم دیوانه اش هستم!

دو چشم ، دو دستی که منتظرند درون دستهای گرم یار قرار بگیرند ، و
قلبی که هر

لحظه تپش آن تندتر و تندتر میشود!

یک نگاه پر از معنا ! نگاهی که بوی باران را میدهد ، نگاهی که بوی عاشقی
را میدهد

و نگاهی که تنها به چشمهای یار دوخته شده است!

به انتظار آن لحظه مینشینم ، شاید انتظار شیرینی باشد چون خونی دوباره
در رگهایم

جاری خواهد شد و شاید دیدار من با او تضمین امید به زندگی برایم باشد!

هیچ لحظه ای زیباتر از این لحظه نیست که لحظه ای چشمانم در چشمهای

یارم

طلسم شوند...

دو چشم خیس ، دو چشم عاشق و دو چشمی که داستان عاشقی را آغاز کردند!

آری با یک نگاه عاشق هم شدیم و یک نفس نیز تا پایان عاشق خواهیم ماند!

میخواهم دستانش را بگیرم و دوباره در چشمانش نگاه کنم ، سکوتی کنم ، چشمانم

را در چشمانش طلسم کنم ، اشکی بریزم و با تمام وجود و با صدای آهسته بگویم که

خیلی دوستت دارم

میخواهم دوباره عهد ببندم که تا ابد مجنون او باشم ، عهد ببندم که قلبش را هیچ وقت

به او باز نگردانم....

لحظه زیبایی است لحظه دیدار با یار! دیدار با کسی که زندگی من هست ، خوشبختی

من هست و امید به زنده بودن من هست!

من دنیا را خواهم دیدم ، آن لحظه است که من خوشبختی ام را میتوانم با تمام

وجود احساس کنم!



alifathi1385@yahoo.com